

جایگاه نظام هدایت در تحلیل رفتارهای امیر مؤمنان علیه السلام

ابراهیم عبدی^۱

چکیده

تحلیل برخی از کنش‌ها و واکنش‌های امیر مؤمنان علیه السلام برای دوست‌دارانشان نیز سخت است. این رفتارها با روند عمومی و مردم‌پسند هم‌گون نبوده و موجب تعجب می‌شود. پذیرش درخواست مشاوره به خلفای سه‌گانه، پاسخ‌گویی به پرسش توحیدی در میانه نبرد جمل و تأخیر چندماهه در نبرد صفین با وجود آمادگی سپاه ده‌ها هزار نفری ایشان، نمونه‌هایی از این رفتارهاست. این شیوه تعامل، با روش رایج سیاست‌مداران و رهبران جوامع متفاوت است. در پاسخ به چرایی این رفتارها، حفظ مصلحت اسلام و مردم و یا جلوگیری از تضييع حقوقشان بیان شده است. این نوشتار درصدد است تا برای فهم این رفتارها، آن را بر دو گزاره بنیادین پایه‌گذاری کند؛ نخست، شناخت درست وظیفه هدایت‌گری امام به عنوان حجت الهی و دوم، دید فرازمند امام نسبت به آفریدگان الهی. به همین روی، رفتار امام در نظام هدایت الهی تحلیل شده است نه از زاویه نگرش سیاست‌مداران.

واژگان کلیدی

روش رفتاری امیر مؤمنان علیه السلام، پاسخ به پرسش توحیدی در میانه جنگ جمل، تأخیر در جنگ صفین،

مشاوره به خلفای سه‌گانه، هدایت‌گری امام، سیره اهل بیت علیهم السلام

درآمد

۱. (e.abdi358@gmail.com)

سنت، مجموعه‌ای از رفتار، گفتار و تقریر معصوم است. کارکرد معصوم در هر سه حوزه یادشده، حجت است و می‌توان بر پایه آن عمل کرد. چرایی بیشتر رفتارهای معصومان روشن است؛ ولی علت برخی از این رفتارهای دیرپاب نیاز به بررسی بیشتری دارد. این مسأله به عنوان یک مشکل الحدیث در برخی از رفتارهای امیر مؤمنان علیه السلام مطرح است. برخی از تحلیل‌گران در خصوص تحلیل پاره‌ای از کنش‌ها و واکنش‌های امیر مؤمنان علیه السلام با دشواری روبه‌رو شده‌اند.^۲ این دشواری به خاطر هم‌سان ندیدن رفتار امام علیه السلام با قواعد رفتاری رایج سیاست‌مداران و رهبران جوامع پدید آمده است.^۳ به نمونه مشاوره‌دادن امیر مؤمنان علیه السلام به خلیفه دوم در مسأله شرکت‌کردن در جنگ با پادشاه ایران^۴ و لشکر رومیان^۵ یکی از قضایایی است که فهم آن آسان نیست. امام علیه السلام، خلیفه را از شرکت در این نبرد برحذر داشتند.

این نوشتار برای پاسخ به رفتارهای پرسش برانگیز امام، ابتدا آنها را طرح و سپس با توجه به جایگاه نظام هدایت، استبعاد هر رفتار را برطرف می‌کند.

الف) مشاوره به خلفا

امام علی علیه السلام در قضایای مختلفی به خلفا مشورت می‌دادند. با توجه به این که خلیفه واقعی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، ایشان بودند؛ اما دیگران این حق را سلب کردند، چنین کمکی به خلفا، عجیب به نظر می‌رسد.

۱. مشاوره به ابوبکر

امام علیه السلام، مشورت‌های متعددی به خلیفه اول دادند. یکی از نمونه‌ها چنین است:

۲. ن. که مجموعه آثار شهید مطهری (حماسه حسینی)، ج ۱۷، ص ۵۲۳ و ۶۷۴؛ الفصول الممتة فی حیاة ابی‌الائمۃ علی علیه السلام؛ دفاع از حسین شهید؛ العثمانیة.
 ۳. ن. کذ الشفا (الهیات)، ص ۴۵۲.
 ۴. ن. کذ نهج البلاغة، خطبه ۱۴۶؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۲۳.
 ۵. ن. کذ نهج البلاغة، خطبه ۱۳۴.

خلیفه اول، تصمیم به جنگ با لشکر روم گرفت. از این رو با گروهی از اصحاب پیامبر خدا ﷺ مشورت کرد. برخی مخالفت و برخی موافقت نمودند. سپس با علی بن ابی طالب رضی الله عنه مشورت کرد. او فرمود: «اگر اقدام کنی، پیروز می‌شوی.» ابوبکر گفت: «به خیر، بشارت دادی.» آن‌گاه در میان مردم به سخنرانی ایستاد و به آنان فرمان داد که ساز و برگ سفر به سوی روم را آماده سازند.^۶

۲. مشاوره به عمر

مشاوره به خلیفه دوم نیز نمونه‌های متعددی دارد. یکی از آنها در جنگ با لشکریان روم است. این مشاوره زمانی انجام گرفت که پادشاه روم با انبوهی از لشکریان و مردم آن دیار به سوی مسلمانان شتافته بود. خالد بن ولید نیز در خانه‌اش انزوا اختیار کرده، کار بر ابی‌عبیده بن جراح^۷ و شرحبیل بن حسنة^۸ و دیگر فرماندهان سپاه اسلام دشوار شده بود.^۹ امیر مؤمنان رضی الله عنه به خلیفه فرمودند:

خداوند برای اهل دین، عزت و سربلندی حوزه مسلمانی و حفظ آبرو را عهده‌دار شده. خداوندی که مسلمانان را یاری کرد وقتی که اندک بودند و یاری خود نمی‌توانستند کرد و از آنان دفاع کرد آن وقت که اندک بودند و از خود دفاع نمی‌توانستند نمود، خدایی که زنده است و هرگز نمی‌میرد. اگر خود به جنگ این دشمن روی و با آنان روبه‌رو شوی و بلایی متوجه تو شود، برای مسلمانان در شهرهای دوردست تکیه‌گاهی نمی‌ماند و بعد از تو پناهی نیست که به آن پناه برند. بنابراین مردی شجاع و کارآزموده به سوی دشمن فرست و کسانی را همراه او کن که جنگاور و خیرخواه باشند. اگر خداوند پیروزیت داد همان است که دوست داری و اگر مسأله‌ای دیگر پیش آمد باز پناه مردم و مأمین مسلمین خواهی بود.^{۱۰}

۶. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۲ و نیز ن. کنه الفتوح، ج ۱ ص ۸۰.
 ۷. أبو عبیده عامر بن عبدالله جراح (م ۱۸ق)، صحابی مشهور پیامبر ﷺ از تیره بنی الحارث قریش بود.
 ۸. شرحبیل بن حسنة یا شرحبیل بن عبدالله، صحابی پیامبر ﷺ و از فرماندهان اسلام در شام بود.
 ۹. ترجمه شرح ابن میثم، ج ۳، ص ۲۹۷.
 ۱۰. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۴.

نمونه دیگر این مشاوره در تقسیم زمین‌های کوفه است. امام‌علیه‌السلام به خلیفه دوم پیشنهاد دادند که زمین‌های کوفه را نفروشد و آن را اجاره دهد تا برای آیندگان هم چیزی باقی بماند.^{۱۱}

فروش زیورآلات کعبه، موضوع مراجعه دیگر خلیفه دوم به امام‌علیه‌السلام بود که ایشان چنین کاری را روا ندانستند و عمر هم منصرف شد.^{۱۲}

میزان برداشت از بیت المال، نمونه دیگری از درخواست عمر برای مشاوره بود. او درباره مقدار حقوق ماهیانه‌اش از امام‌علیه‌السلام مشورت خواست و حضرت نیز حکم به برداشت از بیت المال به قدر کفایت او را نمود.^{۱۳}

خلیفه دوم در مشکلات دیگری هم از امیر مؤمنان‌علیه‌السلام مشاوره می‌گرفت و حضرت پاسخ می‌دادند؛ مانند ماجرای تعیین مبدأ تاریخ.^{۱۴}

۳. مشورت‌دادن و یاری عثمان

مشاوره امام‌علیه‌السلام به خلیفه سوم، رنگ و بوی دیگری دارد. ارج یافتن نزدیکان خلیفه، بازگشت رانده‌شدگان زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به اجتماع و برداشت‌های ناروا از بیت المال، موجب خشم مردم شده و حکومتی که دوران دو خلیفه پیشین را با آرامش نسبی درونی سپری کرده بود، با مشکلاتی مواجه ساخت. امیر مؤمنان‌علیه‌السلام در فضایی که حکومت عثمان در حال سقوط بود، برای جلوگیری از فتنه^{۱۵} کمک بسیاری به عثمان کردند. ایشان در محاصره نخست دار الخلافه، گذشته از ارائه راهکار به عثمان، واسطه شده و جمعیت معترض را بازگرداندند؛^{۱۶} در محاصره دوم نیز افزون بر مشاوره، به عثمان و خانواده وی آب رساندند.^{۱۷} با این همه درباره دفاع از عثمان فرمودند:

۱۱. ن. کذ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۱.
۱۲. ن. کذ نهج البلاغه، حکمت ۲۷۰.
۱۳. ن. کذ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۶۱۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۳۵؛ شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۲، ص ۲۲۰.
۱۴. ن. کذ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴؛ دانش‌نامه امیر المؤمنین‌علیه‌السلام، ج ۳، ص ۱۶.
۱۵. ن. کذ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۳۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۷۵؛ الجمل، ص ۱۸۷.
۱۶. ن. کذ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۰۵.
۱۷. ن. کذ الجمل، ص ۱۴۵؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۸۵؛ شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۲، ص ۱۴۸ و ۱۵۳.

وَ اللَّهُ لَقَدْ دَفَعْتُ عَنْهُ حَتَّىٰ خَشِيتُ أَنْ أَكُونَ آتِيًا.^{۱۸}

به خدا سوگند، آن قدر از عثمان دفاع کردم که ترسیدم به گناه افتم.

استبعاد تحلیل گران این است که چرا امام به مخالفان اصلی خود، مشاوره می‌دهند؟! مبنای این رفتار امام چیست؟ رفتاری که حتی اهل تسنن^{۱۹} آن را دلیلی برای حُسن رابطه امام و خلفا شمرده‌اند.

۴. دیدگاه‌ها درباره مشاوره به خلفا

برخی شارحان نهج البلاغه، ذیل خطبه ۱۳۴ که پس از مشاوره‌خواستن خلیفه دوم برای رفتن به جنگ رومیان ایراد شده، علت این مشورت امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ را مصلحت اسلام^{۲۰} و یا مسلمانان^{۲۱} دانسته‌اند. در این خطبه آمده:

إِنَّكَ مَتَى تَسِرَ إِلَىٰ هَذَا الْعَدُوِّ بِنَفْسِكَ فَتَلْقَهُمْ فَتُنْكَبَ لَا تَكُنْ
لِلْمُسْلِمِينَ كَانِفَةً دُونَ أَقْصَىٰ بِلَادِهِمْ لَيْسَ بَعْدَكَ مَرْجِعٌ يَرْجِعُونَ
إِلَيْهِ. فَأَبْعَثْ إِلَيْهِمْ رَجُلًا مَجْرَبًا وَ أَحْفِزْ مَعَهُ أَهْلَ الْبَلَاءِ وَ النَّصِيحَةِ
فَإِنَّ أَظْهَرَ اللَّهِ فَذَلِكَ مَا تُحِبُّ وَ إِنْ تَكُنِ الْأُخْرَىٰ كُنْتَ رِدْءًا لِلنَّاسِ وَ
مَثَابَةً لِلْمُسْلِمِينَ.

جان استدلال امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ در این مشاوره که ترجمه‌اش پیشتر گذشت، از کاربست واژه «مسلمین» به خوبی پیداست. شارحان به محتوای مشاوره امام عَلَيْهِ السَّلَامُ پرداخته‌اند ولی به چرایی این رفتار اشاره نکرده‌اند.^{۲۲}

همین رویه در شرح خطبه ۱۴۶ که مفاد آن مشاوره برای جنگ با پادشاه ایران است، تکرار می‌شود. علامه سید جعفر مرتضی عاملی، بر این باور است که پذیرش درخواست مشاوره به معنای شکوه و بزرگی امام است و با این وصف، امام، دشمنشان را در موضع خواری و کوچکی ملاحظه می‌کنند.

۱۸. نهج البلاغه، خطبه ۲۴۰.

۱۹. العثمانية، ص ۲۳۵.

۲۰. بهج الصبأغة، ج ۷، ص ۴۰۵.

۲۱. منهاج البراعة، ج ۸، ص ۳۲۲.

۲۲. ن. کتة شرح نهج البلاغة (ابن میثم)، ج ۳، ص ۱۶۲ و ۱۹۴؛ بهج الصبأغة، ج ۷، ص ۴۲۱؛ شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید)، ج ۸، ص ۲۹۶ و ج ۹، ص ۹۵؛ منهاج البراعة، ج ۹، ص ۵۱.

این رفتار امام علیه السلام اگرچه موجب تقویت قدرت خلیفه است، ولی از خلال آن مسائلی همچون پیروزی مسلمانان بیرون می آید. همچنان که این مشورت به نفع مصالح عمومی مانند فتوحات حاصله، حفظ جان مسلمانان، محکم شدن شوکت و شکوه آنان و قطعی شدن پیروزی آنها خواهد بود.^{۳۳} وی در جایی دیگر، دفاع امام از عثمان را موجب حفظ مصلحت عامه و مدیریت فضای جامعه آن روز شمرده است.^{۳۴} برخی پژوهشگران دیگر نیز، جلوگیری از تضييع حقوق مردم، معرفی اسلام واقعی و ایجاد وحدت در برابر تهدیدهای داخلی و خارجی را پاسخی شایسته به چرایی مشاوره امیر مؤمنان علیه السلام به خلفا دانسته‌اند.^{۳۵}

۵. بررسی دیدگاه‌ها

اگرچه ادله عامه سید جعفر مرتضی عاملی همگی درست است؛ اما تمام نیست. چه اینکه درستی این ادله را می‌توان از گزارش ابن ابی‌الحدید^{۳۶} مبنی بر عدم همراهی امام با عمر در یک سفر تجاری اثبات نمود. پس روشن است که امیر مؤمنان علیه السلام در هر حالی و در هر شرایطی با خلفا همراهی نداشته‌اند. امام، حجت خداست و مهم‌ترین وظیفه ایشان هدایت^{۳۷} انسان‌ها. در این میان هر کسی که در مسیر هدایت از ایشان راهنمایی بخواهد، او موظف به پاسخ‌گویی است؛ حتی به دشمن خود. این ادعا با آیه ۲۴ سوره تکویر هماهنگ است:

وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ.

و او بر غیب (وحی) بخیل نیست (که چیزی از آن بکاهد و ناگفته بگذارد).

«ضَنَّ» به معنای بخل به شیء نفیس است.^{۳۸} خداوند در این آیه اشاره می‌کند که پیامبرش برای رساندن وحی به مردم، بخل نمی‌ورزد. وحی برای هدایت انسان‌ها نازل می‌شود و به شهادت این که

۳۳. ن. کذ الصحیح من سیرة الامام علی علیه السلام، ج ۱۳، ص ۱۴۶.

۳۴. ن. کذ همان، ج ۱۸، ص ۱۵۱.

۳۵. ن. کذ مقاله «چرا امیر المؤمنین علیه السلام با خلفا همکاری کرد؟»؛ مقاله «اگر ابوبکر و عمر، غاصب خلافت بودند، چرا امام

علی علیه السلام با خلفا همکاری می‌کرد؟»

۳۶. ن. کذ شرح نهج البلاغة، ج ۱۲، ص ۷۸.

۳۷. هدایت به معنای راهنمایی و پیش‌افتادن در هر کاری است. امامیه، کار اصلی حجج الهی راه‌دایت دانسته و بر این باورند که هدایت، تنها «نشان‌دادن راه» نیست، بلکه افزون بر آن، «رساندن و دستگیری» هم هست. (ن. کذ مقاله نظام هدایت و شاخصه‌های آن در قرآن کریم)

۳۸. ن. کذ معجم مقاییس اللغة: ج ۳، ص ۳۵۷.

اهل بیت علیهم السلام، همچون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارای وظیفه هدایت‌گری هستند، آنها نیز نسبت به ارائه طریق و ایصال به مطلوب نباید بخل بورزند. آنها نسبت به هدایت بشر، حریص‌اند و هدایت آنها را دوست دارند؛ همان‌طور که قرآن کریم می‌فرماید:

إِنْ تَحْرَصْ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ.^{۲۹}

اگر بر راهنمایی آنان حرص ورزی، بدان که خدا هر که را گمراه کند راه نخواهد نمود و آنها را هیچ یاورانی نیست.

و در آیه‌ای دیگر فرموده:

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ.^{۳۰}

همانا تو نتوانی هر که را دوست داری راه نمایی؛ بلکه خداست که هر که را خواهد راه می‌نماید و او به راه‌یافتگان داناتر است.

نمونه‌های پیشین نشان می‌دهد که هیچ‌گاه امام در رفتارهای دوسویه بر پایه سود و زیان شخصی رفتار نمی‌کند؛ همچنان‌که آیات یادشده بر آن گواهی می‌دهند. هنگامی که ابوبکر درخواست مشاوره می‌کند، امام به وی جواب می‌دهند. ایشان به درخواست‌های عمر که محدودیت‌های زیادی هم برای امام ایجاد کرده بود، پاسخ می‌دهند. همچنین در دوران پرتهاپ عثمان، در حالی مشاوره می‌دهند که می‌توانستند بر گرده اسب خلافت بنشینند؛ اما با آرامش کامل از پاسخ‌دادن به وی دریغ نمی‌کنند و راه را به او می‌نمایند. امام علیه السلام در پاسخ به معاویه که ایشان را متهم به خرده‌گیری بر عثمان کرده بود، می‌نویسند:

وَمَا كُنْتُ لِأَعْتَذِرَ مِنْ أَنِّي كُنْتُ أَنْقِمُ عَلَيْهِ أَحَدًا فَإِنْ كَانَ الذَّنْبُ إِلَيْهِ إِرْشَادِي وَهِدَايَتِي لَهُ فَرَبَّ مَلُومٍ لَا ذَنْبَ لَهُ.^{۳۱}

۲۹. النحل، ۳۷.

۳۰. القصص، ۵۶.

۳۱. نهج البلاغه، نامه ۲۸.

و این گفتار من دلیل بر آن نیست که عذر خواسته باشم از این که به عثمان بر اثر بدعت‌هایی که از او آشکار می‌شد، عیب‌جویی می‌نمودم و اگر ارشاد و راهنمایی من نسبت به او می‌پنداری که گناه بود، پس چه بسا سرزنش شده‌ای که گناهی ندارد.

امام علیه السلام در این عبارت، با صراحت به علت انتقاد از عثمان اشاره نموده و آن را برخاسته از وظیفه هدایت‌گری خویش دانسته‌اند. امام علیه السلام دید والایی به انسان دارند و چون از جانب خدا وظیفه دست‌گیری بشر را دارند، فرقی میان انسان‌ها نمی‌گذارند.

ب) رد قاطعانه یک شرط از شرایط شورای عمر

امیر مؤمنان علیه السلام در ماجرای شورای شش نفری که طبق وصیت عمر، برای تعیین خلیفه پس از او شکل گرفت،^{۳۲} به روشنی، شرایط این شورا را رد می‌کنند. این مسأله در قالب گفت و گویی میان عبد الرحمن بن عوف و امام علیه السلام اتفاق افتاد. عبد الرحمن دو بار از امیر مؤمنان علیه السلام می‌پرسد:

آیا پیمان می‌بندی که چون زمام را به دست گرفتی به کتاب خدا، شیوه پیامبر و دو خلیفه پیشین رفتار کنی؟

پاسخ امیر مؤمنان علیه السلام در هر دو بار، آن است که دو شرط آغازین را می‌پذیرند ولی شرط پایانی را نه.^{۳۳}

بخش متفاوت رفتار حضرت با سیاستمداران دیگر این است که اگر ایشان شرط آخر را به صورت کلی می‌پذیرفتند و سپس به آن عمل نمی‌کردند، از این ره‌گذر سعادت جامعه مسلمانان به دست وی می‌افتاد و مصلحت مسلمانان نیز اقتضای همین را داشت. ولی امام علیه السلام قاطعانه به شورا «نه» گفتند. این رفتار، استبعاد سیاستمداران را در پی داشته است.

۳۲. ن. کد الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۶۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۲۰؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۲۸؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۰.

۳۳. ن. کد الامالی (طوسی)، ص ۵۵۷، ج ۱۱۷۱ و ص ۷۰۹، ج ۱۵۱۲ (در حدیث ۱۵۱۲ به جای دو بار، سه بار آمده است)؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۲؛ شرح نهج البلاغه (ابن ابی‌الحدید)، ج ۹، ص ۵۳.

در پاسخ، باز هم باید به سراغ نظام هدایت رفت و رفتار امام را متناسب با این نظام، تحلیل کرد. برخی، مصلحت را در انجام هر رفتاری که به ظاهر موجب پیشرفت شود، می‌بینند. امام علیه السلام، مصلحت را در هدایت اختیاری مردم می‌دانند. این‌جا، همان جایی است که روش تحلیل برخی از تحلیل‌گران که رفتارهای پرسش‌برانگیز امام را تنها بر پایه مصلحت مسلمانان و پیشرفت اسلام، معنا کرده و مصلحت را مضیق در امور ظاهری می‌دانند، با نقصان مواجه می‌شود. مصلحت مسلمانان بلکه همه انسان‌ها در رشد اختیاری است و امام وظیفه دارد تا زمینه این رشد را با هدایت، در اختیار بشر بنهد. امام علیه السلام به عنوان هادی جامعه وظیفه دارد تا به بشر آن دوره و دوره‌های پسین اعلام کند که هیچ‌گونه عهد دروغی، پذیرفته نیست؛ با هیچ توجیهی.

ج) پاسخ به پرسش توحیدی در میانه نبرد جمل

طبق گزارش مرحوم صدوق در میانه نبرد یک‌روزه جمل، کسی از امام علیه السلام، پرسشی توحیدی مطرح می‌کند. اطرافیان حضرت، به او انتقادی تند می‌کنند که طرح پرسش توحیدی، آن هم در چنین شرایطی، به هیچ وجه مناسب نیست. ولی امیر مؤمنان علیه السلام در کوران نبرد، باز ایستاده، پاسخ او را می‌دهند.^{۳۴} این رفتار امام علیه السلام متفاوت از دیگر سرداران جنگی است و پرسش‌هایی را به وجود آورده است.

برخی از دانشمندان به چرایی این رفتار امام علیه السلام پرداخته و جنبه فلسفی آن را مورد توجه قرار داده‌اند.^{۳۵} برای تحلیل رفتار امام، توجه به این نکته ضروری است که علی علیه السلام تنها، سرداری نظامی نیست؛ بلکه امام است و در هر شرایطی، موظف به هدایت‌گری. ایشان در واکنش به یاران خود فرمودند:

دَعَوْهُ، فَإِنَّ الَّذِي يُرِيدُهُ الْأَعْرَابِيُّ هُوَ الَّذِي نُرِيدُهُ مِنَ الْقَوْمِ.^{۳۶}

او را رها کنید؛ زیرا آن چیزی که اعرابی از ما می‌خواهد (پرسش از یگانگی خدا)، همان چیزی است که ما از این گروه (اصحاب جمل) می‌خواهیم.

۳۴. التَّوْحِيد، ص ۸۳

۳۵. ن. کد: متشابه القرآن، ج ۱، ص ۱۰۲؛ بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۰۷، ح ۱؛ شرح اصول الکافی، ج ۳، ص ۲۹۷؛ التعلیقة علی اصول الکافی، ص ۳۴۱.

۳۶. التَّوْحِيد، ص ۸۳

امیر مؤمنان علیه السلام در میانه نبرد جمل که باید شمشیر بزند، به پرسش مردی بیابانی پاسخ می‌دهد تا مبدا او در پیش‌گاه خدا حجتی داشته باشد که کسی نبود تا تو را به من بشناساند. در حقیقت، امام علیه السلام دفاع نظامی و پاسخ به پرسش اعرابی را در یک مسیر و آن هم مسیر هدایت مردم می‌بیند. ایشان هدایت را یک فرایند می‌دانند که در آن با ابزار لازم به حق دعوت شود؛ خواه با ابزار سخن و یا با ابزار دفاع نظامی.

د) تلاش برای بازگرداندن دشمن

در جنگ جمل طلحه و زبیر، تدارک مخالفتی گسترده با امام را دیده بودند. با این حال، امام علیه السلام به دنبال برگرداندن آنها بودند. به همین خاطر جنگ جمل اگرچه بیش از یک روز به طول نینجامید ولی زمان زیادی صرف پی‌جویی سران نبرد شد. گذشته از این، امام در عرصه پیکار، یک بار با طلحه از در گفتگو وارد شدند و یک بار با زبیر. حتی ابن عباس را به سوی زبیر فرستادند تا با وی سخن بگوید، شاید دلش نرم شود. ایشان در گفت و گویی که خود، با طلحه داشتند، با وجود خشونت ذاتی طلحه و پندناپذیری وی، تلاش کردند تا او را از جنگ منصرف کنند. آن حضرت با زبیر، گفت و گویی زیبا انجام دادند که تاریخ‌نگاران آن را این‌گونه گزارش کرده‌اند:

علی علیه السلام تنها و بدون زره به میدان آمد. زبیر را طلبید. آن‌گاه به او فرمود: «آیا آن روز را به یاد نمی‌آوری که پیامبر خدا را سوار بر الاغی در منطقه بنی بیاضه دیدی؟ پیامبر به من لبخند زد و من هم به او لبخند زدم و تو با پیامبر خدا بودی و گفتی: ای پیامبر خدا، علی تکبیرش را کنار نمی‌گذارد. پیامبر به تو فرمود: علی تکبیر ندارد. آیا او را دوست داری ای زبیر؟ و تو گفتی: به خدا سوگند او را دوست دارم. آن‌گاه به تو فرمود: به راستی که تو به زودی با او پیکار می‌کنی در حالی که نسبت به او ستمگر هستی.» زبیر گفت: استغفر الله. به خدا سوگند اگر آن را به یاد می‌آوردم، قیام نمی‌کردم. امام به وی فرمود: «ای زبیر بازگرد.» زبیر گفت: چگونه بازگردم؟ اینک که کمر بند جنگ بسته شده است؟ به خدا سوگند که این لکه ننگی است که پاک نمی‌شود. علی علیه السلام فرمود: «ای زبیر، با ننگ برگرد، پیش از آن که ننگ و آتش با هم جمع شوند.»^{۳۷}

۳۷. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۳؛ الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۷۰؛ کفایة الاثر، ص ۱۱۵؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۷۲.

پیش از این نیز امیر مؤمنان علیه السلام طی نامه‌ای به طلحه و زبیر، با خطاب «أَيُّهَا الشَّيْخَيْنِ» نسبت به جمع شدن ننگ و آتش آخروی به آنها هشدار داده بودند.^{۳۸} هدف امام، رهاسازی طلحه و زبیر از آتش است. با توجه به قواعد نظامی و سیاسی، این رفتار متفاوت از کردار دیگران است. ایشان کوشش می‌کنند تا دست افرادی این چنین را که در دنیا اشتباه رفته‌اند، بگیرند و در برابر، نیفتادن به آتش قهر الهی را برای آنان تضمین می‌کنند. ولی متأسفانه شماری از انسان‌ها، آتش آخروی را بر ننگ دنیوی ترجیح دادند.^{۳۹}

به گمان برخی، شایسته بود که امام علیه السلام در همان آغاز که طلحه و زبیر به قصد زیارت خانه خدا از کوفه بیرون رفتند، آنها را زندانی کرده و یا به قتل می‌رساند.^{۴۰} ولی این کار برای امامی که حجت خداست و وظیفه هدایت مردم را به دوش دارد، کاری بس شیطانی است. امام نه تنها قصاص پیش از جنایت نمی‌کنند بلکه در پی براندازان حکومت نیز دوان دوان می‌روند تا آنها را از از پرت‌گاه آتش نجات دهند. روش برخورد امام علیه السلام، روش برخورد کسی نیست که از جنگ می‌هراسد و از باب ترس، گفت و گو می‌کند؛ بلکه شیوه ایشان شیوه قهرمان مهربانی است که دلش برای دشمن می‌سوزد و دوست ندارد که دشمن خویش را در آتش ببیند.

هـ) تأخیر نبرد صفین

پس از گذشت چهار ماه از خاموش شدن فتنه ناکتین، امیر مؤمنان علیه السلام با فتنه قاسطین به سردمداری معاویه رو به رو گردید. ایشان در پنجم شوال سال ۳۶ هجری برای خاموش کردن این فتنه از کوفه حرکت کردند. در اواخر ماه ذی‌قعدة و به هنگام بارافکندن سپاهیان در صفین، درگیری غافل‌گیرکننده‌ای برای مسلط‌شدن بر شریعه فرات، رخ داد؛ چراکه پیش از رسیدن سپاهیان امام علیه السلام،

۳۸. نهج البلاغة، نامه ۵۴: فَارْجِعَا أَيُّهَا الشَّيْخَانِ عَنِ رَأْيِكُمَا؛ فَإِنَّ الْآنَ أَعْظَمَ أَمْرِكُمَا الْعَارُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَجَمَعَ الْعَارُ وَالنَّارُ. (پس ای پیرمردان از اندیشه خود برگردید - به نادرستی بهانه نگرفته از جنگ و خون‌ریزی دست کشید - زیرا اکنون بزرگ‌ترین پیش‌آمد شما ننگ - در دنیا - است پیش از آن که - این - ننگ و آتش - روز رستاخیز - با هم گرد آیند)

۳۹. همان، خطبه ۱۹۲: وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ الْهَجْرَةِ أَعْرَابًا وَبَعْدَ الْمَوَالَةِ أَحْرَابًا مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِأَسْوِهِ وَلَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيْمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ تَقُولُونَ النَّارَ وَلَا الْعَارَ. (و بدانید شما بعد از هجرت، بادیه‌نشین شدید و بعد از دوستی، گروه گروه - مخالف و دشمن یکدیگر - گردیدید. با اسلام علاقه و ارتباطی ندارید مگر به نام آن و از ایمان نمی‌شناسید مگر نشان آن را. می‌گویید: به آتش می‌رویم و به ننگ تن نمی‌دهیم.)

۴۰. ن. کذ الجمل، ص ۱۶۷.

لشکریان معاویه، بر آن مسلط شده بوده و اجازه بهره‌گیری سپاه امام از آب فرات را نمی‌دادند. این درگیری به پیروزی سپاه امیر مؤمنان علیه السلام انجامید. در ماه ذی‌حجه نیز درگیری‌های شدیدی میان دو لشکر درگرفت تا آن که در محرم سال ۳۷ اعلام آتش‌بس شد؛ ولی جنگ، پایان نیافت. پیکار اصلی در آغاز ماه صفر سال ۳۷ میان دو سپاه، رخ داد و در هشتم صفر، تنور جنگ، داغ شد و در دهم صفر، هنگامی که سپاه امیر مؤمنان علیه السلام در آستانه پیروزی قطعی قرار گرفته بود، با حيله عمرو بن عاص، فرصت پیروزی از دست رفت و امام علیه السلام به کوفه بازگشتند. در این میان، رفتار ابهام‌آمیزی که ذهن برخی تحلیل‌گران را به خود مشغول ساخته، آن است که چرا امام علی علیه السلام جنگ صفین را با توجه به آمادگی سپاه ۹۰ هزارنفری، این اندازه طولانی کردند؟

۱. شبهه‌هایی درباره چرایی تأخیر امام در جنگ صفین

این پرسش نه‌تنها در عصر کنونی بلکه برای افراد آن زمان نیز مطرح بوده که چرا امام علی علیه السلام نبرد صفین را طولانی کردند؟ این شبهه در خطبه امام علیه السلام که پس از جنگ صفین و در ماجرای غارات معاویه، ایراد نمودند نیز بازگو شده است:

حَتَّى لَقَدْ قَالَتْ قُرَيْشٌ: إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شُجَاعٌ وَ لَكِنْ لَا
عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ.^{۴۱}

تا جایی که قریش گفت: پسر ابوطالب شجاع است ولی دانش جنگیدن ندارد.

شاید منظور شبهه‌افکنان از دانش نظامی، همان قاعده غافل‌گیر کردن و فریب دشمن باشد؛ یعنی امام علیه السلام می‌توانستند در همان لحظات آغازین نبرد، کار را یکسره کنند ولی این روش را در پیش نگرفتند. به هر روی از عبارت «لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ» فهمیده می‌شود که امیر مؤمنان علیه السلام در اداره جنگ به گونه‌ای عمل می‌کردند که روش مدیریت و اداره جنگ ایشان مورد انتقاد جدی بوده است.^{۴۲}

۴۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۴۲. ن. کذ العثمانیه، ص ۹۶.

برخی نیز بر این باور بودند که ایشان به دلیل هراس از مرگ، جنگ را به تأخیر می‌اندازند! حضرت در پاسخ به این شبهه فرمودند:

أَمَّا قَوْلُكُمْ أَكُلَ ذَلِكَ كَرَاهِيَةَ الْمَوْتِ فَوَاللَّهِ مَا أَبَالِي دَخَلْتُ إِلَى الْمَوْتِ أَوْ خَرَجَ الْمَوْتُ إِلَيَّ.^{۴۳}

اما این که می‌گویید جنگ را از ترس مرگ وا گذاشتیم، به خدا سوگند باک ندارم من به سوی مرگ بروم یا او به سوی من آید. همچنین عده‌ای امام را برای جنگ با شامیان مردد دانستند.^{۴۴} برخی هم با دلیل تحلیل هزینہ - فایده، طولانی کردن نبرد صفین را مقرون به صرفه نمی‌دانستند؛ چراکه هزینہ اداره سپاه آماده ۹۰ هزار نفری از قبیل ادوات و خوراک، آن هم به مدت چهار ماه بسیار زیاد بود. این عده بر این باورند که تأخیر جنگ با این هزینہ گزاف، با اصول اقتصادی منافات دارد. گذشته از این، خستگی نیروها، خود از مهم‌ترین علل ناکارآمدی تاکتیک نظامی امیر مؤمنان علیه السلام قلمداد می‌شود. بنابراین این رفتار امام علیه السلام خلاف عادت تلقی می‌شود.

۲. پاسخ به شبهه‌ها و تحلیل رفتار امام علیه السلام

امام علی علیه السلام در پاسخ به شبهه تأخیر جنگ فرموده‌اند:

فَوَاللَّهِ مَا دَفَعْتُ الْحَرْبَ يَوْمًا إِلَّا وَ أَنَا أَطْمَعُ أَنْ تَلْحَقَ بِي طَائِفَةٌ فَتَهْتَدِيَ بِي وَ تَعْشُرَ إِلَيَّ صَوْنِي وَ ذَلِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتُلَهَا عَلَيَّ ضَالًّا لَهَا وَ إِنْ كَانَتْ تَبَوُّءُ بِأَثَامِهَا.^{۴۵}

به خدا سوگند يك روز جنگ را به تأخیر نینداختم جز به طمع این که گروهی از این مردم به من ملحق شوند و به وسیله من هدایت یابند و با آن دید ضعیفی که دارند از نورم بهره‌مند گردند. این تأخیر با این نظری که دارم برایم از این که گمراهان را با شمشیر درو کنم محبوب‌تر است؛ هر چند که کیفر گناهانشان به گردن خودشان است.

۴۳. نهج البلاغة، خطبه ۵۵.

۴۴. ن. کد همان.

۴۵. همان.

امام علیه السلام در این عبارات، دلیل تأخیر نبرد را «هدایت شامیان» دانسته‌اند. عبارت ایشان چند صنعت ادبی از جمله قَسم جلاله، جمله منفی محصور به اَلَّا و جمله اسمیه را در خود جای داده که همگی بیانگر تأکید است. همچنین عبارت «تَعْشَوِ الْيَوْمَ صَوْتِي» پیام مهمی دارد. ابن فارس^{۴۶} «عشا» را به «کم‌اشکاری در چیزی» معنا کرده و برخی^{۴۷} آن را به معنای نابینایی یا کم‌بینایی دانسته‌اند. از فرمایش حضرت، فهمیده می‌شود که ایشان برای جلوگیری از ضعف نور و یا کم‌شدن میدان دید بصیرتی افراد، نور هدایت خود را تابانیده تا آنها بهتر ببینند و خوب‌تر تشخیص دهند؛ چون حیلۀ افراد سودجو تنها در برابر چشمان کم‌سو و کم‌بینا کارگر می‌افتد. آن چه در صفین رخ‌نمایی می‌کند، ضعف ایمان است نه بی‌ایمانی.

در روش نبرد امام علی علیه السلام، ایشان جنگ را پس از ظهر آغاز می‌کنند تا زودتر، شب فرا رسد و جنگ، دامن برچیند و فراریان بروند.^{۴۸} این خود، گواهی بر سخن امام است که هدایت یک نفر برای ایشان دوست‌داشتنی‌تر از جنگ و خون‌ریزی است. ایشان در دعای پیش از جنگ به درگاه الهی عرضه می‌دارد:

اللَّهُمَّ احْقِنِ دِمَاءَنَا وَ دِمَاءَهُمْ وَ اصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَ بَيْنِهِمْ وَ
اهدِهِمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مِنْ جَهْلِهِ وَ يَرْعَوِيَ عَنِ
الْعَيِّ وَ الْعُدْوَانِ مَنْ هَجَّ بِهِ.^{۴۹}

بارخدا یا خون‌های ما و ایشان را از ریختن حفظ فرما و میان ما و آنها را اصلاح نما و آنان را از گمراهیشان برهان تا کسی که نادان به حق است آن را بشناسد و آن که حریص و شیفته گمراهی و دشمنی است از آن باز ایستد.

۴۶. معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۳۲۲.

۴۷. ن. كنه الصحاح، ج ۶، ص ۲۴۲۷؛ المحکم و المحيط الاعظم، ج ۲، ص ۲۸۵؛ لسان العرب، ج ۱۵، ص ۵۷.

۴۸. الکافی: ج ۹، ص ۴۱۰؛ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَا يُقَاتِلُ حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ وَ يَقُولُ: تَفْتَحُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ تُقْبَلُ الرَّحْمَةُ وَ يَنْزِلُ النَّصْرُ وَ يَقُولُ: هُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ اللَّيْلِ وَ أَجْدَرُ أَنْ يَقْبَلَ الْقَتْلُ وَ يَرْجِعَ الطَّالِبُ وَ يَقْبَلُ الْمُنْهَزِمُ»

۴۹. نهج البلاغة، خطبه ۲۰۶.

چه کسی حاضر است برای دشمن خود، این گونه دعا کند؟ آن هم در میدان نبرد! جز این که امام و هادی اَمّت باشد و برای او، هدایت انسان ها و اتمام حجّت بر ایشان، اصل حاکم. مؤید این سخن، تعلیلی از امیر مؤمنان علیه السلام است، آن گاه که سپاه ایشان پس از فرستادن جریر بن عبد الله نزد معاویه، برای پیکار اعلام آمادگی کردند:

إِنَّ اسْتِعْدَادِي لِحَرْبِ أَهْلِ الشَّامِ وَ جَرِيرٍ عِنْدَهُمْ إِغْلَاقٌ لِلشَّامِ وَ
صَرَفٌ لِأَهْلِهِ عَنِ خَيْرِ إِنْ أَرَادُوهُ.^{۵۰}

آماده شدن من برای جنگ با اهل شام، در حالی که جریر نزد آنان است، بستن در برهان و حجّت به روی آنان و باعث روی گرداندن شامیان از خیر است، اگر خواهان خیر باشند.

به عبارتی، آغاز سریع جنگ در نگاه امام، بستن در خیر بر اهل شام است. امام در این عبارت، نگاه فرازمند خود را نسبت به بشر نشان می دهد و روشن می سازد که حتی روزنه های کوچک هدایت و نیکی را را نباید بست. امام علیه السلام نه به دنبال وقت کشی اند و نه در نبرد با شامیان، تردید دارند و نه از آن هراسان اند؛ بلکه ایشان به دنبال چیز دیگر هستند یعنی هدایت. امام علیه السلام هدایت را بر هر چیز دیگری ترجیح می دهند و آن را دوست دارند؛ چراکه وظیفه الهی ایشان است.

و) نامه های امام علیه السلام به معاویه

هر سیاستمداری در برخورد با موانع پیش رو روش های مختلفی را می تواند در پیش گیرد. گزینش روش رفتاری بر پایه نگرش سیاستمدار به هستی است. این روش ها با هم تفاوت دارد. یکی از محورهای این تفاوت ها را می توان در نامه نگاری های امیر مؤمنان علیه السلام با معاویه مشاهده کرد. در این نامه نگاری ها، امام علیه السلام بر خلاف روش متداول سیاستمداران که معمولاً در نامه های خود از بده بستان های سیاسی - اقتصادی و رانت ها سخن می گویند، ایشان از هدایت گری سردمداران جبهه باطل و پیروان آنها سخن به میان می آورند. این رفتار ایشان موجب تعجب شده است. به عنوان نمونه امیر مؤمنان علیه السلام در نامه ای، اصل سیاستمداری معاویه را زیر سؤال می برند:

۵۰. همان، خطبه ۴۳.

وَمَتَى كُنْتُمْ يَا مُعَاوِيَةَ سَاسَةَ الرَّعِيَّةِ وَوَلَاةَ أَمْرِ الْأُمَّةِ بَعِيرٍ قَدِمَ سَابِقٍ
وَلَا شَرَفٍ بَاسِقٍ.^{۵۱}

معاویه، از چه زمانی شما زمامدار رعیت و والی امر امت بوده‌اید، بدون
پیشی‌داشتن در دین و منهای شرفی بلند مرتبه؟!

و در همان‌جا خطاب به وی می‌فرماید:

وَ كَيْفَ أَنْتَ صَانِعٌ إِذَا تَكَشَّفَتْ عَنْكَ جَلَابِيبُ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ دُنْيَا
قَدْ تَبَهَّجَتْ بِزِينَتِهَا وَ خَدَعَتْ بِلَذَّتِهَا دَعْتَكَ فَاجْتَبَتْهَا وَ قَادَتَكَ
فَاتَّبَعَتْهَا وَ أَمَرَتَكَ فَاطَّعَتْهَا وَ إِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَقْفَكَ وَاقِفٌ عَلَى مَا لَا
يُنْجِيكَ مِنْهُ مِحْنٌ. فَاقْعَسْ عَنِ هَذَا الْأَمْرِ وَ خُذْ أَهْبَةَ الْحِسَابِ وَ
شَمِّرْ لَهَا قَدْ نَزَلَ بِكَ وَ لَا تُمَكِّنِ الْعُوَاةَ مِنْ سَمْعِكَ وَ إِلَّا تَفْعَلْ
أَعْلِمَكَ مَا أَغْفَلْتَ مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّكَ مُتْرَفٌ قَدْ أَخَذَ الشَّيْطَانُ مِنْكَ
مَأْخِذَهُ وَ بَلَغَ فِيكَ أَمَلُهُ وَ جَرَى مِنْكَ مَجْرَى الرَّوحِ وَ الدَّمِ.^{۵۲}

چگونه خواهی بود آن‌گاه که چادر این دنیا را که در آن فرورفته‌ای و به
زینت‌های آن خرسندی از سرت برگیرند. این دنیا که فریب لذتش را
خورده‌ای تو را دعوت کرده و اجابتش نموده‌ای، زمامت کشیده و به دنبالش
رفته‌ای، فرمانت داده، اطاعتش کرده‌ای؛ به زودی تو را وارد میدانی می‌کند
که هیچ سپری در آنجا نجاتت ندهد، بنابراین از این امر (حکومت) کناره
بگیر. آماده حساب شو و دامن را برای حوادثی که بر تو نازل شده در هم
پیچ و به حاشیه‌نشینان فرومایه گوش فرا مده. اگر چنین نکنی به تو اعلام
می‌کنم که خویش را در غفلت قرار داده‌ای. (بدان) تو از متنعمانی هستی
که فزونی نعمت تو را طاعی ساخته و شیطان بر تو حکومت پیدا کرده و در
رام‌ساختن تو به آرزوی خود رسیده و همچون روح و خون، سراسر وجودت
را زیر تسلط آورده است.

۵۱. نهج البلاغة، نامه ۱۰.

۵۲. همان.

این عبارتها بخشی از نامه امام علیه السلام است و به روشنی نشان می‌دهد که امیر مؤمنان علیه السلام چه میزان نسبت به هدایت معاویه حساس بوده‌اند. ایشان با جایگاه الهی خویش و دید فرازندشان به نوع انسان، نگرانی خود را نسبت به آخرت معاویه ابراز می‌دارند. ایشان در بخش پایانی نامه ۲۸ نهج البلاغه و پس از آشکار کردن چهره واقعی معاویه از این آیه بهره می‌گیرند:

وَمَا أَرَدْتُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ
تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.^{۵۳}

و من قصدی جز اصلاح تا حد توانایی ندارم و موفقیت من تنها به لطف خداست و توفیق را جز از خداوند نمی‌خواهم. بر او توکل کردم و به او بازگشتم.

این نامه بدان معناست که خط مشی امام علی علیه السلام اصلاح و هدایت مردم و حتی معاویه و جریان شام است.

آن حضرت در نامه‌ای دیگر چنین آورده‌اند:

فَاتَّقِ اللَّهَ فِيمَا لَدَيْكَ وَانْظُرْ فِي حَقِّهِ عَلَيْكَ ... فَانْفَسِكَ نَفْسَكَ فَقَدْ
بَيَّنَّ اللَّهُ لَكَ سَبِيلَكَ وَحَيْثُ تَنَاهَتْ بِكَ أُمُورُكَ فَقَدْ أَجْرَيْتَ إِلَى غَايَةِ
خُسْرٍ وَ مَحَلَّةٍ كُفْرٍ فَإِنَّ نَفْسَكَ قَدْ أَوْلَجَتْكَ شَرًّا وَ أَقْحَمَتْكَ غِيًّا وَ
أَوْرَدَتْكَ الْمَهَالِكَ وَ أَوْعَزَتْ عَلَيْكَ الْمَسَالِكَ.^{۵۴}

از خداوند در مورد آن چه در اختیار داری بترس و در حقوق خداوند بر خود نظر کن ... زنده‌ها زنده‌ها را نگاهدار که خداوند راهی را که باید بروی برایت روشن ساخته. از این بترس که زندگی‌ت پایان گیرد در حالی که بسوی عاقبت تلخ و زیان‌بار و منزل‌گاه کفر می‌روی. خواسته‌های دلت تو را در درون شر داخل ساخته و در پرت‌گاه ضلالت و گمراهی انداخته‌اند؛ در مهلکه‌ها تو را وارد نموده و راه‌ها را بر تو سخت فرو بسته‌اند.

۵۳. هود، ۸۸

۵۴. نهج البلاغه، نامه ۳۰.

امام علیه السلام در این سطور نیز روشنگری‌هایشان را ادامه می‌دهند و راه سعادت را به دشمن خود، معاویه، می‌نمایند. ایشان معاویه را از فلج شدن اقتصادی نمی‌ترسانند و یا با او وارد یک معامله سیاسی نمی‌شوند؛ بلکه او را از پایان یافتن زندگی دنیوی می‌ترسانند. مجموع این نکات نشان‌گر وظیفه هدایت‌گری امام است.

ایشان در جایی دیگر نگرانی خود را از گمراهی مردم اعلام نموده و به معاویه اخطار می‌دهند که زمامت را از دست شیطان بگیرد چراکه عمرت رو به پایان است و آخرت به تو نزدیک می‌شود.^{۵۵}

امیر مؤمنان علیه السلام در نامه‌ای به معاویه می‌نویسند:

أَلَا وَ إِنِّي أَدْعُوكَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ وَ حَقَنِ دِمَائِهِ هَذِهِ
الْأُمَّةُ، فَإِنْ قَبِلْتُمْ أَصَبْتُمْ رُشْدَكُمْ وَ هُدَيْتُمْ حِطُّكُمْ وَ إِنْ أَبَيْتُمْ إِلَّا
الْفُرْقَةَ وَ شَقَّ عَصَا هَذِهِ الْأُمَّةِ لَمْ تَرْدَادُوا مِنْ اللَّهِ إِلَّا بَعْدًا وَ لَمْ يَزِدْ
عَلَيْكُمْ إِلَّا سُخْطًا.^{۵۶}

آگاه باش که من تو را به کتاب خدا و سنت پیامبرش و جلوگیری از ریختن خون این امت فرا می‌خوانم. اگر پذیرفتید راه رشد خود را یافته، به نصیب خویش رهنمون شده‌اید و اگر سر باز زدید و جز پراکندگی میان این امت را نخواستید در آن صورت، هرگز جز بر دوری خود از خدا نیفزوده‌اید و خداوند نیز هرگز جز بر خشم خود نسبت به شما نخواهد افزود.

این نامه از بازگشت به کتاب حق تعالی و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می‌گوید. امام علیه السلام در این نامه، خواستار رشد معاویه و هدایت وی به بهترین بهره‌هاست. اما معاویه در پاسخ به امام می‌گوید:

لَيْسَ بَيْنِي وَ بَيْنَ قَيْسِ عِتَابُ غَيْرُ طَعْنِ الْكُلِيِّ وَ جَزَّ الرَّقَابِ.^{۵۷}

میان من و قیس گفتگویی جز دریدن جگرگاه‌ها و زدن گردن‌ها نیست.

۵۵. کد همان، نامه ۳۲.

۵۶. الامالی (طوسی)، ص ۱۸۴؛ وقعة صفین، ص ۱۵۱.

۵۷. الامالی (طوسی)، ص ۱۸۵.

امام علیه السلام پس از این پاسخ معاویه به آیه‌ای تضمین می‌کند که نشان می‌دهد ایشان بسیار بر هدایت وی دوست‌دار بودند:

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ
بِالْمُهْتَدِينَ.^{۵۸}

مسلماً تو نمی‌توانی هر کس را که خود دوست بداری هدایت کنی (قلبش را متوجه حق سازی، زیرا وظیفه تو راه نشان دادن است) و لکن خداست که هر کس را بخواهد به ایمان می‌رساند و او به کسانی که استعداد هدایت را دارند داناتر است.

این رفتار امام علیه السلام ایشان را از دیگر سیاستمداران جدا می‌سازد. می‌توان روح حاکم بر نامه‌های امیر مؤمنان علیه السلام به معاویه و یا به عبارت دقیق‌تر، روح حاکم بر رفتارهای امیر مؤمنان علیه السلام با معاویه را در جوابی که معاویه در پی نامه امام نگاشته، به روشنی دریافت؛ آن‌جا که امیر مؤمنان علیه السلام در نامه‌ای نسبتاً بلند به وی مطالبی نگاشتند و معاویه در پاسخ به ایشان نوشت:

هَنِيئًا لَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ تَمَلُّكَ الْآخِرَةَ وَ هَنِيئًا لَنَا تَمَلُّكَ الدُّنْيَا.^{۵۹}

ای ابا الحسن، تملک آخرت گوارای تو باد و تملک دنیا هم گوارای ما باد!

پاسخ معاویه نشان می‌دهد که امام علی علیه السلام در پی «هدایت» است و روح حاکم بر این نامه‌ها به جای آن که تنها سیاستمدارانه باشد، هدایت‌مدارانه است. این روش از وظیفه هدایت‌گری امام علیه السلام سرچشمه گرفته تا حتی فردی مانند معاویه، نزد خدا حجتی نداشته باشد.

ز) تأخیر در حکمیت

برخی این پرسش را مطرح می‌کنند که امام علیه السلام چرا در حکمیت تأخیر کردند؟ امام علیه السلام از زاویه‌ای دیگر به این مسأله نگریسته، فرمود:

۵۸. القصص، ۵۶.

۵۹. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۵۸.

أَمَّا قَوْلُكُمْ لِمَ جَعَلْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ أَجَلًا فِي التَّحْكِيمِ فَإِنَّا فَعَلْنَا ذَلِكَ لِتَيِّبِ النَّجَاحِ وَالْجَاهِلِ وَيَتَّبِعَ الْعَالِمُ وَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّحَ فِي هَذِهِ الْهُدَى أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَلَا تُؤَخِّدَ بِأَكْظَامِهَا فَتُعَجَّلَ عَنْ تَبَيُّنِ الْحَقِّ وَتُنْفَادَ لِأَوَّلِ الْغَيِّ. إِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ كَانَ الْعَمَلُ بِالْحَقِّ أَحَبَّ إِلَيْهِ وَإِنْ نَقَصَهُ وَكَرَّهَهُ مِنَ الْبَاطِلِ وَإِنْ جَرَّ إِلَيْهِ فَائِدَةً وَزَادَهُ. ٦٠

اما گفتار شما که چرا میان خود و آنان در حکمیت، مدت قرار دادی؟ برای این بود که جاهل حق را نزد خودش روشن کند و دانا در عقیده اش تحقیق بیشتر کند و شاید خداوند در این ایام صلح و آرامش، کار این امت را اصلاح کند و در مضیقه نباشند تا پیش از شناخت حق شتاب کرده و به نخستین گمراهی گردن نهند. قطعا برترین مردم نزد خداوند کسی است که عمل به حق پیش او اگرچه از نتیجه آن نقصان و سختی بیند، محبوب تر از باطل باشد، اگرچه باطل به او نفع رساند و مقام او را بالاتر گرداند.

امام باور دارند که این تأخیر برای استوارسازی آگاهان و روشن سازی ناآگاهان ضروری است. آنهایی که با دید دنیایی خود به ماجرای زمان کُشی در حکمیت می نگرند، این کار را بی تدبیری و یا ضعف در اداره امور قلمداد می کنند؛ ولی از آن جا که امام حجت خداست و وظیفه ایشان هدایت مردم، در این قضیه نیز به دنبال اصلی ترین وظیفه خویش یعنی هدایتند. امام می خواهند از چماق حکمیت، آتش گیره ای بسازند تا فراروی افراد قرار گیرد. سیاستمداران دائر مدار پیشرفت دنیایی صحبت می کنند و تحلیل هزینه - فایده ای می نمایند؛ ولی امام به خدا نگاه می کنند، به هدایت بشری که در صحنه نبرد، پریشان خاطر است می اندیشند و به این فکر می کنند که اگر چند روز حکمیت را به تأخیر بیندازم چند نفر هدایت می شوند و چند نفر به راه رشد بار می یابند.

نتیجه

امام، حجت خداست. او برای اجرای دستورات الهی برگزیده شده و وظیفه اصلی وی، هدایت انسان هاست. امام دارای رفتارهای دیرپایی است که با دید سیاستمداران و دنیاگرایان سازگار نیست.

علت دیربایی برخی از رفتارهای امام، از تفاوت نگاه ایشان به مصادیق اهم و مهم با دیگران ناشی می‌شود. به عبارتی، امام، چیزی را که دیگران مهم نمی‌پندارند، مهم می‌دانند. نگاه فرازمند امام به انسان در فرایند «نظام هدایت»، کلید تحلیل رفتارهای دیربای امام است.

کتاب‌نامه

۱. قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، قم، دار القرآن الکریم، دوم، ۱۳۷۳ش.
۲. نهج البلاغة، سید رضی، تحقیق صبحی صالح، قم، دار الهجرة، اول.
۳. نهج البلاغة، ترجمه حسین انصاریان، تهران، پیام آزادی، ۱۳۸۶ش.
۴. نهج البلاغة، ترجمه و شرح فیض الاسلام، تهران، نشر فقیه، ۱۳۷۹ش.
۵. نهج البلاغة، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چهاردهم، ۱۳۷۸ش.
۶. الامالی، محمد بن حسن طوسی، مؤسسه البعثة، دار الثقافة، قم، ۱۴۱۴ق.
۷. الامامة و السياسة، عبدالله بن مسلم ابن قتیبه دینوری، تحقیق علی شیری، بیروت، دار الاضواء، اول، ۱۴۱۰ق.
۸. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، دوم، ۱۴۰۳ق.
۹. بهج الصبغة فی شرح نهج البلاغة، محمد تقی شوشتری، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۶ش.
۱۰. تاریخ الطبری، محمد بن جریر طبری، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
۱۱. تاریخ الیعقوبی، احمد بن ابی یعقوب یعقوبی، قم، مؤسسه نشر فرهنگ اهل بیت.
۱۲. التعلیقة علی اصول الکافی، میرداماد، تحقیق سید مهدی رجائی، قم، ۱۴۰۳ق.
۱۳. التوحید، محمد بن علی بن بابویه صدوق، تحقیق سید هاشم حسینی، قم، جامعه مدرّسین، ۱۳۹۸ق.
۱۴. الجمل و النصرة لسید العترة فی حرب البصرة، شیخ مفید، تحقیق علی میرشریفی، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۱۵. دانشنامه امیر المؤمنین علیه السلام، محمد محمدی ری‌شهری و همکاران، قم، دار الحدیث، ۱۳۸۲ش.
۱۶. دفاع از حسین شهید، محمد علی انصاری، قم.

۱۷. شرح اصول الکافی، ملّا صدرا، تحقیق خواجهی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۸۳ش.
۱۸. شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، اول، ۱۳۷۳ش.
۱۹. شرح نهج البلاغة، ابن میثم بحرانی، تهران، نشر کتاب، دوم، ۱۳۶۲ش.
۲۰. الشفا (الهیات)، ابن سینا، تحقیق سعید زاید، مکتبه آیه الله مرعشی، قم، ۱۴۰۴ق.
۲۱. الصّاح، اسماعیل بن حمّاد جوهری، تحقیق عطّار احمد عبد الغفور، بیروت، دار العلم للملایین، اول.
۲۲. الصّحیح من سیرة الامام علی علیه السلام، جعفر مرتضی عاملی، بیروت، المرکز الاسلامی للتراسل، ۱۴۳۰ق.
۲۳. الصّراط المستقیم الی مستحقّی التّقدیم، عاملی نباطی، تحقیق میخائیل رمضان، نجف، المکتبة الحیدریة، اول، ۱۳۸۴ق.
۲۴. الطّبقات الکبری، ابن سعد، بیروت، دار صادر.
۲۵. العثمانیة، ابوعمر و جاحظ، تحقیق عبد السلام محمّد هارون، بیروت، دار الجیل.
۲۶. الفتح، احمد بن اعثم کوفی، تحقیق علی شیری، بیروت، دار الاضواء، اول، ۱۴۱۱ق.
۲۷. الفصول المئة فی حیاة ابی الاثمة علی علیه السلام، سیّد اصغر ناظم زاده قمی، قم، بوستان کتاب، اول، ۱۳۸۶ش.
۲۸. الکافی، محمّد بن یعقوب کلینی، تحقیق دار الحدیث، قم، دار الحدیث، قم، ۱۴۲۹ق.
۲۹. کفاية الاثر فی النصّ علی الاثمة الاثنی عشر، خزّاز قمی، تحقیق سیّد عبد اللطیف حسینی کوه کمری، قم، نشر بیدار، اول، ۱۴۰۱ق.
۳۰. لسان العرب، محمّد بن مکرم ابن منظور، بیروت، دار صادر، سوم.
۳۱. متشابه القرآن و مختلفه، ابن شهر آشوب مازندرانی، قم، نشر بیدار، ۱۳۶۹ش.
۳۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهری (حماسه حسینی)، مرتضی مطهری، تهران، صدرا، ۱۳۸۹ش.
۳۳. المحکم و المحيط الاعظم، علی بن اسماعیل ابن سیده، تحقیق عبد الحمید هندلوی، بیروت، دار الکتب العلمیة، اول.
۳۴. مروج الذهب، علی بن حسین مسعودی، تحقیق یوسف اسعد داغر، قم، دار الهجرة، دوم، ۱۳۶۳ش.

۳۵. المستدرک علی الصّحیحین، ابو عبدالله حاکم نیشابوری، تحقیق یوسف عبد الرحمن مرعشی، بیروت، دار المعرفة.
۳۶. معجم مقاییس اللّغة، احمد ابن فارس، عبد السلام محمد هارون، قم، بوستان کتاب، اول.
۳۷. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، میرزا حبیب الله خوبی، تهران، دار الکتب الاسلامیة، چهارم، ۱۳۸۵ش.
۳۸. وقعة صفین، نصر بن مزاحم، تحقیق هارون عبد السلام محمد، دوم، مکتبة آیة الله المرعشی، قم، ۱۴۰۴ق.
۳۹. مقاله اگر ابوبکر و عمر غاصب خلافت بودند چرا امام علی علیه السلام با خلفا همکاری می کرد؟، پایگاه حضرت ولی عصر علیه السلام (پاییز ۱۳۹۸ش)، valiasr-aj.com.
۴۰. مقاله چرا امیر المؤمنین با خلفا همکاری کرد؟، پایگاه اسلام کوئست (پاییز ۱۳۹۸ش)، islamquest.net.
۴۱. مقاله نظام هدایت و شاخصه‌های آن در قرآن کریم، مجله دانش‌ها و آموزه‌های قرآن و حدیث، ش ۵، سال دوم، تابستان ۱۳۹۸ش.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی